

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«فهنّا مسألتان: الاولى أنّه يرجع عليه بالثمن إن كان جاهلاً بكونه فضولياً، سواء كان باقياً أو تالفاً، و لا يقدر في ذلك اعترافه بكون البائع مالكا...»

احکام مشتری با فضولی در فرض عدم اجازه مالک

بحث در این است که وقتی که مالک معامله فضولی را اجازه نکرد، در اینجا باید برخورد مالک با مشتری را بررسی کنیم، که این بحث در جلسه گذشته مطرح شد.

مسئله دوم برخورد مشتری با بایع فضولی است، که به طور کلی برخورد مشتری با بایع فضولی در دو جهت مطرح است؛ یکی در رابطه با ثمنی است که مشتری به فضولی داده و دوم در رابطه با غراماتی است که مشتری به مالک داده است، مثلاً اگر در مقابل منافع مستوفات، مشتری غراماتی را به مالک داده، آیا مشتری این غراماتی را که به مالک داده می‌تواند رجوع کرده و از بایع بگیرد یا نه؟

مسئله رجوع مشتری به ثمن

مسئله اولی فقط در رابطه با مسئله ثمن است که آیا مشتری می‌تواند ثمن را از بایع بگیرد یا نه؟ و بحث در فرضی هست که مشتری ثمن را به بایع داده، که فرموده: در دو فرض باید بحث کنیم، یک فرض این است که مشتری نسبت به فضولی بودن بایع، جاهل بوده و فرض دوم این است که مشتری نسبت به فضولی بودن بایع، عالم بوده کست، که حکم این دو مختلف است.

فرض جهل مشتری به فضولی

اما در صورتی که جاهل بوده، مرحوم شیخ(ره) فرموده: چه ثمن باقی باشد و چه تلف شده باشد، در هر دو صورت مشتری می‌تواند به بایع رجوع کند و بایع ضامن است، چون خیال می‌کرده که بایع عنوان مالک دارد و ثمن را به او داده است.

اشکال اعتراف مشتری

در اینجا مرحوم شیخ(ره) نکته دقیقی را به عنوان جواب از اشکال بیان کرده‌اند که اگر کسی اشکال کند که در صورت جهل به

این که مشتری ثمن را به بایع داده، از باب این که مشتری معترف است که بایع مالک است، آیا این اعتراف جلوي جواز رجوع مشتری به ثمن را نمی‌گیرد؟

مشتری معتقد و معترف است که این بایع مالک است، حالا بعد هم که دیگری گفت: مالک هستم، لازمه این اعتراف تکذیب دیگران است و لذا مشتری باید بر طبق اقرار و اعتراف خودش عمل کند و در صورت جهل، همین که ثمن را به بایع داده، به این معناست که اعتراف دارد که بایع، مالک حقیقی است، اشکال این است که آیا این اعتراف، جلوي جواز رجوع مشتری به بایع را می‌گیرد؟

مثلا فرض کنید در موردی که اعتراف دارم به این که این مالی که دست زید است، مال خودش است، اگر چنین اعترافی داشته باشم، ولو این که دیگری هم ادعا کند، اما من دیگر حق ندارم این مال را از او بگیرم، چون اعتراف دارم این مال، مال او هست.

پاسخ شیخ(ره) از این اشکال

مرحوم شیخ(ره) در مقام جواب فرموده: این اعتراف باید ببینیم که به چه چیزی مستند است؟ که دو مستند برای آن ذکر کرده‌اند، یکی این که اعتراف مشتری مستند به قاعده‌ی ید باشد، یعنی به ظاهر حال مستند باشد، که دیده این بایع بر مبیع ید دارد، پس ظاهرا بنا بر قاعده ید، این بایع مالک این مبیع است و مستند دوم این است که اعتراف مشتری مستند به اقامه‌ی بینه باشد، یعنی بینه قائم شده بر این که این بایع مالک است.

اگر اعتراف مشتری مستند به ظاهر حال باشد، شیخ(ره) فرموده: این اعتراف دیگر قاذح نیست و جلوي جواز رجوع مشتری به بایع را نمی‌گیرد.

اما اگر مستند به بینه باشد، شیخ(ره) فرموده: این اعتراف قاذح است و دیگر مشتری حق رجوع به بایع را ندارد.

البته این مطلب تفصیل بیشتری نیاز دارد و مسئله صور متعددی دارد، که مرحوم شیخ(ره) به همین بیان اجمالی در اینجا اکتفا کرده‌اند.

اما اگر شک داریم و نمی‌دانیم که آیا مشتری به استناد ظاهر حال به مالکیت بایع اعتراف کرده و یا مستند به چیز دیگری هست؟ در اینجا آیا این اعتراف قاذح است یا نه؟

شیخ(ره) فرموده: فیه وجهان؛ از یک طرف ظاهر حال حکم می‌کند به این که بایع چون ید دارد مالک است و از یک طرف هم اقرار، کاشفیت از واقع دارد و مشتری اقرار دارد به این که این بایع مالک است، که ایشان فقط فرموده: فیه وجهان، اما دیگر هیچ کدام از این دو وجه را بر دیگری ترجیح نداده‌اند.

فرض علم مشتری به فضولی

مرحوم شیخ(ره) در صورتی که مشتری نسبت به فضولی بودن بایع عالم است، سه مطلب را بیان کرده‌اند؛

یک مطلب این است که در جایی که مشتری عالم است و پول را به بایع داده، در صورتی که این ثمن باقی است، آیا مشتری

می‌تواند در فرض بقاء رجوع کرده و ثمنش را بگیرد یا نه؟

دوم آیا بایع می‌تواند در این ثمن تصرف کند یا خیر؟

سوم آیا در صورتی که ثمن تلف شده باشد، باز بایع ضامن است و مشتری حق رجوع دارد یا نه؟

رجوع مشتری به فضولی در فرض بقاء ثمن

اما مطلب اول این است که در صورتی که ثمن باقی است، آیا مشتری حق رجوع به بایع را دارد یا نه؟ که شیخ(ره) فرموده: حق رجوع دارد و می‌تواند رجوع کند و سه دلیل برای این مطلب اقامه کرده‌اند؛ دلیل اول این است که آنچه که واقع شده، این است که ثمن را مشتری در اختیار بایع قرار داده و چیزی که موجب حصول ملکیت، آن هم ملکیت شرعی باشد، در اینجا واقع نشده است.

دلیل دوم هم که می‌تواند هم دلیل دوم باشد و هم جواب از یک اشکال مقدر، این است که اگر کسی بگوید: همین که مشتری عالم است به این که این بایع فضولی است، با علمش بایع را بر ثمن مسلط کرده، آیا تسلیط موجب ملکیت نمی‌شود؟ که شیخ(ره) فرموده: مجرد تسلیط سبب ملکیت نیست، و الا در جمیع مواردی که تسلیط محقق می‌شود و عقد با قطع نظر از فضولی بودن فاسد است، باید در آن موارد هم ملکیت محقق باشد.

مثلاً در جایی که دو مالک، بیع فاسدی را بین یکدیگر منعقد می‌کنند، یعنی فسادش از جهت فضولی بودن نیست، مثل این که ثمن یا مثنی مجهول است، اگر بایع مبیع را به مشتری داد و مشتری هم ثمن را به بایع داد، اگر تسلیط موجب ملکیت باشد، باید در اینجا هم طرفین مالک شوند، در حالی که هیچ فقهی احتمال این معنا را هم نداده است.

قبلاً خواندیم که در بحث بیع فاسد، بعد از بیع، هر کدام به ملک خود برمی‌گردد، یعنی مبیع در ملک بایع و ثمن هم در ملک مشتری هست و اگر هر کدام در ید دیگری تلف شد، ضامن هستند.

دلیل سومی که مرحوم شیخ(ره) در اینجا اقامه کرده این است که اگر بگوییم: بایع با این تسلیط مالک ثمن می‌شود، لازمه‌اش این است که عقد فضولی دیگر قابلیت اجازه را نداشته باشد، چون معنای اجازه این است که وقتی که مالک اصلی اجازه داد، ثمن از ملک مشتری به ملک مالک منتقل شود و اگر فرض کنیم که قبل از اجازه، ثمن به مجرد تسلیط داخل در ملک بایع شده، دیگر این معامله ثمنی ندارد تا با اجازه مالک داخل در ملک مالک شود و این بیع بلا ثمن می‌شود و باطل است و قابلیت اجازه را ندارد.

البته در اینجا فتأملی دارند که اشاره دارد به این که این دلیل سوم مخدوش است، که وجه اشکالش را در تطبیق بیان می‌کنیم.

حکم تصرف بایع فضولی در ثمن

مطلب دوم این است که در فرض علم مشتری به فضولی بودن بایع، آیا بایع می‌تواند در این ثمن تصرف کند یا نه؟ که شیخ(ره) فرموده: در اینجا دو احتمال هست، که اقوی این است که حق تصرف ندارد، چون از مصادیق اکل مال به باطل است، برای این که بایع که در مقابل این ثمن، چیزی نداده، که این اکل مال به باطل می‌شود و حق تصرف ندارد.

حکم رجوع مشتری در فرض تلف

مطلب سوم این است که در فرضی که این ثمن در ید بایع تلف شود، آیا مشتری حق رجوع دارد یا نه؟ که شیخ(ره) فرموده: در فرض تلف، در صورتی که مشتری علم دارد به فضولی بودن بایع، مشهور فقهاء قائل به عدم جواز رجوع هستند، یعنی بایع ضامن نیست، بلکه بعضی بر این معنا ادعای اجماع کرده‌اند، که مشتری در صورت تلف، حق رجوع به بایع را ندارد.

شیخ(ره) فرموده: در بعضی از کلمات فقهاء، دلیلی هم بر این فتوا اقامه شده، که گفته‌اند: مشتری بایع را بر مالش بلا عوض مسلط کرده، یعنی مجاناً مسلط کرده، لذا وجهی برای ضمان وجود ندارد.

شیخ(ره) این دلیل را مقداری توضیح داده، که دلیل برای ضمان، یا قاعده «علي الید» است و یا قاعده اقدام، که هیچ کدام از این دو قاعده در اینجا جریان ندارد.

قاعده علي الید می‌گوید: اگر انسان یدی بر مال غیر پیدا کرد، ضامن است و آن مال را باید به صاحبش برگرداند و اگر مال در یدش تلف شد، باید بدل آن مال را برگرداند، که فقهاء در جای خودش گفته‌اند که مخصص قاعده علي الید، فقط صورت امانت است.

لذا در جایی که دیگری انسان را امین قرار دهد، که صورت امانت است، مثلاً در باب ودیعه، چون مالک استیمنان کرده و دیگری را بر حفظ مال امین قرار داده، اگر مال در ید او تلف شد ضامن نیست و یا در باب اجاره اگر عین در ید مستاجر تلف شود، چون ید مستاجر بر عین، ید امانی است، در اینجا ضمانی در کار نیست.

بعد شیخ(ره) فرموده: وقتی در این موارد استیمنان ضمان وجود ندارد، این اقتضاء می‌کند که در ما نحن فیه به طریق اولی ضمان نباشد، چون در ما نحن فیه همین که مشتری ثمن را در اختیار بایع گذاشته، این معنایش اذن در اتلاف است، یعنی هر کاری که می‌خواهی سر این ثمن بیاور. پس در ما نحن فیه، با وجود اذن در اتلاف، به طریق اولی ضمانی در کار نیست.

تطبیق عبارت

«فهنا مسألتان: الأولى أنه يرجع عليه بالثمن إن كان جاهلاً بكونه فضولياً»، یعنی مشتری به بایع برای ثمن رجوع می‌کند، اگر جاهل باشد به این که فضولی است، «سواء كان باقياً أو تلفاً»، اعم از این که عین این ثمن باقی باشد و یا تلف شده باشد، «و لا یقبح...»، جواب از یک اشکال مقدر است، که در فرض جهل، این که ثمن را به بایع می‌دهد و مبیع را از بایع می‌گیرد، این به منزله این است که اعتراف دارد، که بایع مالک مبیع است، که با وجود این اعتراف، ولو بعداً هم معلوم شود که این بایع مالک مبیع نبوده، اما اعتراف در قاعده «اقرار العقلاء علي انفسهم جائز» می‌رود و عموم اقرار العقلاء می‌گوید: باید به این اقرارات ملتزم باشی، لذا دیگر حق این که رجوع کرده و ثمن را بگیری نداري.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: «و لا یقبح في ذلك اعترافه بكون البائع مالکاً»، یعنی اعتراف مشتری به این که بایع مالک مبیع است، در این جواز رجوع ضرر نمی‌زند، «لأنَّ اعترافه مبني على ظاهر يده»، چون اعترافش مبنی بر قاعده ید است، که دیده این بایع ید دارد، که اگر بعد بینه اقامه شد بر این که مالک شخص دیگری هست، حجیت این قاعده مخدوش می‌شود، یعنی روشن می‌شود که آن موقع، ید مالکانه نبوده است، «نعم لو اعترف به على وجه يعلم عدم استناده إلى الید كأن يكون اعترافه بذلك بعد قيام البينة لم يرجع بشيء»، بلکه اگر اعتراف کرد بایع مالک است و یقین داریم که استناد به ید ندارد، مثل این که اعترافش به مالکیت بایع بعد از قیام بینه باشد، در اینجا شیخ(ره) فرموده: دیگر حق رجوع به چیزی را ندارد، یعنی مشتری حق رجوع به ثمن را ندارد.

در اینجا بر طبق بینه که یکی از امارات است، اعتراف کرده و الان هم باید ملتزم باشد، بعد هم اگر فرض کنید، بینه دیگری آمد، حجیت آن بینه فی نفسه به جای خودش باقی است، نهایتاً این است که معارضه می‌کنند، که باید سراغ حاکم بروند، اما حجیت بینه به عنوان اینکه از امارات است فی نفسه باقی است و این هم باید به آثار آن ملتزم باشد و او را مالک بدانند.

صور مسئله در کلام مرحوم ایروانی(ره)

عرض کردیم که مرحوم شیخ(ره) در اینجا خیلی به اجمال مسئله را بیان کرده، اگر خواستید به حاشیه مرحوم ایروانی(ره) مراجعه کنید، که به طور کلی فرموده: یا این که مشتری اعتراف دارد به این که بایع مالک است، «عن حجة شرعية» هست و یا بدون حجت، که بعد از این که بینه قائم شد، از بین می‌رود، یعنی اگر از مشتری سؤال کنیم که چه دلیلی داریم بر این که این بایع استحقاق مبیع را دارد، هیچ دلیلی ندارد، نه قاعده ید، نه بینه، نه اصل و نه حتی دعوی بلا معارض، که در کتاب قضا این مساله عنوان شده، که در این صورت فرموده: به طور کلی مشتری به بایع رجوع کرده و ثمنش را می‌گیرد.

اما در صورتی که اقرار مشتری به این که بایع مالک است، از روی حجت شرعی باشد، در اینجا مرحوم ایروانی(ره) مساله را چهار صورت کرده:

یک صورتش این است که با اماره‌ای که حاکم بر اماره اولی است، بعداً کشف خلاف شود، مثل این که در اول، به قاعده ید اعتراف کرده که این بایع مالک است، اما بعد بینه قائم شد که دیگری مالک است، که می‌گویند: بینه بر قاعده ید حکومت دارد، یعنی به طور کلی فرض اول، فرضی است که حجتی که در ابتدا بر طبق آن خیال کرده، این بایع مالک است، بعد با حجت اقوی محکوم شده است.

صورت دوم این است که این دو در عرض هم باشند و هیچ کدام اقوای از دیگری نباشد، اول بینه گفته: این بایع مالک است و حال بعد از یک مدتی بینه دیگری قائم شده، که مالک شخص دیگری هست.

صورت سوم این است که اماره دوم محکوم اماره اول باشد، یعنی عکس صورت اول، مثلاً اماره اول بینه و اماره دوم قاعده ید باشد، که اماره اول حاکم بر اماره دوم است.

صورت چهارم این است که بعد از قیام حجت برای مشتری، دیگر هیچ حجتی قائم نشود.

بعد مرحوم ایروانی(ره) حکم هر کدام از این چهار صورت را بیان فرموده، که دیگر مراجعه بفرمایید.

اما مرحوم شیخ(ره) به صورت خیلی اجمالی، مخصوصاً در تقسیم اول، که حتماً باید می‌فرمودند که اینجا مشتری یا لا عن حجة شرعية معتقد بوده به اینکه این بایع استحقاق مبیع دارد و یا عن حجة شرعية، که این دو فرضی که الان فرمودند، در صورتی است که عن حجة شرعية باشد.

اما صورتی که لا عن حجة شرعية باشد، که غالباً هم در معاملات فضولیه، ولو در فرض جهل، مشتری بدون حجت شرعی اعتقادی دارد که بایع استحقاق مبیع را دارد، برای این که تحقیق و تفحص نمی‌کند و اعتماد بر قاعده یا اصل شرعی هم نمی‌کند و همین طور با او معامله می‌کند.

«و لو لم يعلم استناد الاعتراف إلى الید أو إلى غیره»، حال اگر معلوم نباشد که مشتری استناد به ید کرده یا غیر ید، «ففي الأخذ

بظاهر الحال من استناده إلى اليد»، در این که اخذ به ظاهر حال می‌شود، که مشتری به قاعده ید استناد کرده، «أو بظاهر لفظ «الإقرار» من دلالة على الواقع وجهان»، یا از آن طرف چون مشتری اقرار دارد، لفظ اقرارش ظهور در حکایت از واقع دارد، دو وجه است، که شیخ (ره) هیچ کدام را ترجیح نداده‌اند.

اما شاید هم در ذهنتان آمده باشد، که از نظر اصولی، ظاهر حال اگر با یک ظهور لفظی در مقابل هم واقع شدند، ظهور لفظی مقدم بر ظاهر حال است.

«وإن كان عالماً بالفضوليّة، فإن كان الثمن باقياً استردّه وفاقاً للعلامة و ولده و الشهيدین و المحقّق الثانی (رحمهم الله)»، گفتیم که در اینجا سه مطلب هست؛ یکی این که اگر ثمن باقی باشد، استرداد کند، وفاقاً با علامه و فرزندش و شهیدین و محقق ثانی (قدس سرهم)، که سه دلیل برای استرداد آورده‌اند؛ «إذ لم يحصل منه ما يوجب انتقاله عنه شرعاً»، چون از مشتری چیزی که شرعاً موجب انتقال ثمن از مشتری باشد حاصل نشده و سببی برای ملکیت نیست، «و مجرد تسليطه عليه لو كان موجباً لانتقاله لزم الانتقال في البيع الفاسد»، این هم دلیل دوم و هم جواب از اشکال مقدر است که مشتری که ثمن را در اختیار بایع قرار داده و بایع را بر آن مسلط کرده، آیا تسلیط نمی‌تواند سبب باشد؛ شیخ (ره) فرموده: اگر مجرد تسلیط بایع بر ثمن، موجب انتقال باشد، در بیع فاسدی هم که طرفین مالکند، باید انتقال حاصل شود، «لتسليط كلّ من المتبايعين صاحبه على ماله»، چون هر کدام، رفیق خودش را بر مال خودش مسلط کرده است و این در حالی است که در بیع فاسد هیچ فقیهی این احتمال را نداده است که به سبب تسلیط هر کدام مالک مال دیگری شوند.

«و لأنّ الحكم بصحة البيع لو أجاز المالك كما هو المشهور يستلزم تملك المالك للثمن»، دلیل سوم این است که اگر مالک اجازه داد، مشهور بین فقهاء حکم به صحت بیع است و این حکم به صحت، مستلزم تملک مالک بر ثمن است. «فإنّ تملكه البائع قبله يلزم فوات محلّ الإجازة»، پس اگر بایع ثمن را قبل از آن که مجیز اجازه دهد مالک شده باشد، محل اجازه فوت می‌شود، «لأنّ الثمن إنّما ملكه الغير، فيمتنع تحقّق الإجازة»، چون غیر مالک آن شده و لذا تحقق اجازه ممتنع است.

«فتأمّل»، بعد فتاملی دارند، که احتمالاتی در آن هست و یک احتمال همان حرفی است که شیخ (ره) قبلاً هم زده، که بگوییم: اجازه کشف از این می‌کند که ثمن، قبل از آن که بایع بر آن مسلط باشد، ملک مالک اصلی شود و مشتری، بایع را بر ثمن و مال مالک مسلط کرده باشد.

«و هل يجوز للبائع التصرف فيه؟ وجهان، بل قولان»، در فرض علم مشتری، آیا تصرف بایع در ثمن جایز است یا نه؟ که در آن دو قول است، «أقواهما العدم؛ لأنّه أكل مالٍ بالباطل»، اقوی این است که جواز نیست، چون اکل مال به باطل است.

«هذا كلّه إذا كان باقياً، و أمّا لو كان تالفاً، فالمعروف عدم رجوع المشتري»، این در صورتی است که ثمن باقی باشد، اما اگر تلف شده باشد، معروف این است که مشتری نمی‌تواند رجوع کند، «بل المحكي عن العلامة و ولده و الشهيد الثانیین و غیرهم الاتفاق علیه»، بلکه محکی از علامه و ولد علامه و محقق و شهید ثانیین (قدس سرهم) و غیر اینها اجماع است بر این که مشتری حق رجوع ندارد. «و وجهه كما صرح به بعضهم كالحلي و العلامة و غیرهما و يظهر من آخرین أيضاً أنّه سلّطه على ماله بلا عوض»، یعنی دلیل این عدم رجوع، همان گونه که بعضی هم به آن تصریح کرده‌اند، مثل حلی و علامه (قدس سرهما) و غیر این دو، این است که مشتری، بایع را بدون هیچ عوضی بر مال خودش مسلط کرده است، لذا سببی برای ضمان وجود ندارد.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين